# جلسه72

# مناقشه فقه العقود به وجه دوم اثبات امضاء

وجه دوم برای اثبات امضاء شخصیات حقوقی، تمسک به ادله صحت عقود بود. گفته شد این ادله دلالت می کند بر این که شارع هر بیعی را امضاء کرده است، و در مورد معامله با شرکت حقوقیه عنوان بیع و شراء محقق است، و دلیل احل الله البیع هم دلالت بر صحت هر بیعی که در خارج اتفاق بیفتد می کند.

مناقشه ای که به این استدلال در فقه العقود مطرح شد، این بود که تمسک به اطلاق یا عموم ادله صحت، در جایی است که ثبوت اصل عنوان محرز باشد و شک در تقیید زائد باشد که با تمسک به عموم و اطلاق نفی قید زائد می کنیم، اما اگر در اصل صدق عنوان شک داشته باشیم، تمسک به اطلاق یا عموم کلام معنی ندارد.

در مانحن فیه شک به این برمی گردد که عنوان بیع یا عقد صادق است یا نه، با این توضیح که ممکن است عند الشارع آن چه معتبر است بیع خاصی باشد و بیع عند الشارع با بیع عند العرف مختلف باشد. با توجه به این نکته که عناوینی که با اختلاف اعتبارات مختلف می شوند، باید حمل شوند بر معنایی که عند المتکلم معتبر است، لذا احل الله البیع دلالت می کند بر صحت آن چه که عند الشارع بیع باشد و ما شک داریم در این که آیا مورد از مصادیق بیع عند الشارع است یا نه.

إن قلت: اگر مورد تمسک به اطلاق، به این مقدار ضیق باشد در نوع موارد که شک در شرایط شرعی صحت بیع داریم و در بین عقلاء چنین شرطی وجود ندارد، نمی توانیم به اطلاقات تمسک کنیم. مثلا اگر ندانیم در بیع استفاده از لفظ شرط است یا معاطات کافی است، یا این که اگر لفظ شرط باشد آیا عربیت معتبر است یا نه، نمی توان به اطلاقات تمسک کرد در حالی که تمسک به اطلاق در این موارد مورد قبول همه است، و این نشان می دهد که موضوع در احل الله البیع و اوفوا بالعقود و امثال آن، بیع و عقد عرفی است نه شرعی.

قلت: بله در این موارد تمسک به اطلاق می کنیم اما این تمسک به اطلاق با این که بیع به معنای بیع شرعی باشد سازگاری دارد، چون در این موارد، از دو راه می توان تمسک به اطلاق را تصحیح کرد:

یکی این که از راه دیگر احراز کنیم که مورد، مصداق بیع عند الشارع است.

راه دوم این است که از راه اطلاق مقامی به این مطلب برسیم، چون هرچند احل الله البیع یعنی «ما هو بیع عندی یا ما هو عقد عندی» اما شارع با مخاطبی صحبت می کند که آن مخاطب مصادیقی برای بیع در نظر دارد، پس اگر مراد شارع از بیع چیزی جز بیع عرفی باشد باید بیان کند، و وقتی بیان نکرد اطلاق مقامی اقتضاء می کند که بیع عند الشرع همان بیع عند العرف است. پس تمسک به اطلاق مقامی باعث می شود که بیع شرعی را احراز کنیم، نه این که موضوع حکم، بیع عرفی باشد.

اما در مانحن فیه که شک در اهلیت تملیک و تملک شخصیات حقوقیه داریم،

 تمسک به این دو طریق راه ندارد و مشکل را حل نمی کند.

طریق اول یعنی احراز مصداقیت مورد مشکوک برای عنوان شرعی از راه دیگر، در مانحن فیه راه ندارد؛ چون اگر از راه های قبل ( ارتکاز یا سیره)یا ازراه های بعدی(مثل ولایت فقيه) اهلیت شخصیت حقوقی برای تملیک و تملک را احراز کردیم، آن راه ها دلیل مستقل خواهد بود و دیگر نیاز به استدلال به آیه نداریم؛ چون فرض این است که استدلال به آیه برای اثبات اهلیت تملیک و تملک شخصیات حقوقیه بود.

اما طریق دوم هم (تمسک به اطلاق مقامی برای احراز مصداقیت) در مقام راه ندارد؛ چون اطلاق مقامی در جایی است که نظر عرف معاصر با شارع باشد، در حالی که فرض این است که از وجوه قبل صرف نظر کردیم و پذیرفته ایم که فقط ارتکاز مستحدث قائل به اعتبار شخصیت حقوقیه است، و طبعا نظر مستحدث عرف و عقلاء، موجب شکل گیری اطلاق مقامی در ادله نمی شود.

حاصل مناقشه ایشان این است که استدلال به عمومات صحت عقود برای اثبات امضاء شخصیات حقوقیه، صحیح نیست؛ چون تمسک به شبهه مصداقیه است، زیرا مراد از عناوین (بیع، عقد و غیره) عناوین معتبر عند الشارع است.

## جواب از مناقشه فقه العقود

این مناقشه تمام نیست. جوابی که از این مناقشه می توان داد، مطلبی است که که در بحث معاطات در کلام بزرگان مثل مرحوم آقای خوئی مطرح است، در این بحث که اگر شک در صحت معاطات کردیم، آیا میتوان به اطلاقات و عمومات صحت تمسک کرد یا نه. این بحث مطرح شده که در آیه، بیع صحیح مراد است یا بيع اعم از صحیح و فاسد. یکی از وجوهی که بیان شده برای اثبات این که بیع صحیح مراد است، همین وجه است که عناوین قانونیه باید حمل بر ما هو المعتبر عند المتکلم شوند. جوابی که در آن بحث از این وجه داده شده این است که:

هرچند این عناوین فی حد نفسه ظهور دارد در این که بیع صحیح عند الشارع مراد است، اما در آیه نمی توان بیع حمل بر این معنی کرد، چون در این جا مدلول مطابقی آیه حلیت بیع است که به معنای امضاء بیع است. اگر مراد از بیع، بیع عرفی باشد کلام فائده دارد و شارع بیع عرفی را امضاء کرده است، اما اگر حمل بر بیع شرعی شود کلام خالی از فائده می شود، چون معنایش این می شو که بیعی که عندنا صحیح است و دارای اجزاء و شرائط شرعی است، صحیح است و دارای اجزاء و شرائط است. پس اگر بیع و عقد را به معنای بیع و عقد معتبر شرعا بگیریم کلام لغو می شود.

به تعبیر آقای خوئی\_ بحسب آنچه درتقريرات تنقيح آمده\_ حد اقل در ادله ای که مدلول مطابقی آنها امضاء است مثل احل الله البیع، حمل عنوان بر بیع عرفی، موجب لغویت است؛ چون به این معنی میشود که بیعِ امضاء شده امضاء شده است، بله در اوفوا بالعقود ممکن است گفته شود مفاد مطابقی آن امضاء نیست بلکه اثبات لزوم است که با واسطه امضاء استفاده می شود.

## مناقشه صحیح به وجه دوم

به نظر ما مناقشه صحیح به استدلال به عمومات صحت عقود برای مدعی، مطلبی است که در بحث بیع فضولی در مکاسب مطرح شده است، به مناسبت این بحث که اگر مالک راضی به انجام دادن معامله فضولی باشد ولی رضایت باطنی را ابراز نکرده و اذن نداده، آیا رضایت باطنی کافی است یا اذن لازم است.

گفته شده ولو ظاهر اولی ادله صحت، این است که هر عقدی که در خارج محقق شود را شارع امضاء کرده است، اما منصرف از این ادله جایی است که بیع صادر از مالک باشد و بیعِ مالک و بیعِ مستند به مالک حساب شود. استناد به مالک، به عنوان قید در موضوع ادله صحت عقود اخذ شده است، لذا گفته اند اگر مالک رضایت خود را ابراز نکند، بیع واقع شده ولی بیع، بیعِ مالک و مستند به مالک نیست.

مالکیت نسبت به مورد معامله و اهلیت تصرف نسبت به مال مورد معامله، قیودی است که بالانصراف در آیه وجود دارد، لذا چنین نیست که دلیل امضاء، عقد و بیعی که بیگانه انجام داده است را بر زید واجب الوفاء کند.

به عبارت دیگر همان طور که در کلمات مرحوم آقای تبریزی مطرح است، ادله صحت عقود با توجه به انحلال، به این بر می گردد که هر شخصی لازم است به بیع صادر از خودش وفاء کند، و احل الله البیع هم یعنی بیعی که از شما صادر شود امضاء شده است. پس منصرف از ادله این است که موضوع آن، بیع صادر از اشخاص است که اهلیت نسبت به موضوع معامله داشته باشند. (گاهی تعبیر به انصراف، و گاهی تعبیر به فهم عرفی یا مناسبت حکم و موضوع کرده اند).

در محل بحث، اگر دو طرف معامله شخصیت حقوقی باشند، شمول احل الله البیع نست به مورد مشکوک است؛ چون ادله جایی را امضاء می کنند که عقد از کسی که اهلیت تملیک و تملک داشته باشد صادر شده باشد ، و قید صدور از مالک و قید اهلیت طرف معامله نسبت به مورد، در موضوع آیه اخذ شده و لذا تمسک به آیه تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه خود دليل می شود

اما اگر فقط یک طرف معامله شخصیت حقوقی باشد، ممکن است گفته شود احل الله البیع شخص حقیقی را شامل می شود و همین طور اوفوا بالعقود، و از شمول دلیل صحت نسبت به شخص حقیقی، کشف می شود که کل معامله صحیح است. آیا این مطلب صحیح است و می توان از شمول دلیل در مورد یک طرف، صحت معامله را نتیجه گرفت، یا این که جواب این شبهه با بحث انحلال حل می شود؟